

نقش فضای صدور در حل تعارض بدوی بعضی از احادیث نهج البلاغه*

□ محمد سبحانی نیا^۱

چکیده

پس از قرآن کریم، نهج البلاغه، ارزش‌مندترین میراث فرهنگی اسلام است. تفاوت کلام علی علیه السلام و وجود تعارض ظاهری در پاره‌ای از موارد، همواره با دیدگاه‌های متفاوتی روبه‌رو بوده است. به‌طوری که بعضی از بزرگان شیعه و اهل سنت، صحت انتساب بعضی از سخنان به آن‌حضرت را مورد تشکیک قرار داده یا انکار کرده‌اند. با توجه به عصمت امام علی علیه السلام از خطا، فرض وقوع تضاد و تعارض در میان سخنان حضرت، غیر ممکن است؛ لذا باید کوشید با روش‌های مقبول و متعارف، این‌گونه احادیث را توجیه و عدم تعارض واقعی آنها را آشکار ساخت. این جستار درصدد است با بهره‌گیری از روش توصیفی - تحلیلی، از طریق بررسی

جغرافیای سخن و فضای صدور، ضمن تأکید بر اصالت احادیث، این حقیقت را روشن نماید که اختلاف میان روایات این کتاب شریف، از نوع اختلاف ظاهری است که با شناخت فضای صدور آنها، قابل رفع خواهد بود. بررسی مواردی از کلام نهج البلاغه چون: مدح و ذمّ دنیا، مدح و ذمّ کوفیان، مدح و ذمّ خلیفه دوم، مشروعیت و عدم مشروعیت خلیفه سوم، عصمت امام و اعتراف به خطا، نشان از آن دارد که تعارض ظاهری این دو گونه بیان، ناشی از بی‌توجهی به جغرافیای کلام و عدم دقت در شرایط اجتماعی و مقتضیات زمان صدور خطبه‌ها و نامه‌های مورد نظر است.

واژگان کلیدی: جغرافیای کلام، اختلاف احادیث نهج البلاغه، فضای صدور

۱. مقدمه

یک اصل عقلایی پذیرفته شده در گفتمان متعارف بشری، آن است که در تحلیل، تفسیر و معناشناسی یک متن، نوشتار یا گفتار یک اندیشمند، فضای کلی و جغرافیای سخن وی را باید مورد توجه قرار داد.

روایات صادر شده از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام نیز، از این قاعده مستثنا نیست؛ فهم درست و صحیح آن سخنان گهربار، منوط به شناخت و معرفت فضای صدور آن روایات است. این امر در فهم کتابی چون نهج البلاغه که مجموعه سخنان امام علی علیه السلام است و در شرایط و زمان‌های مختلف، ایراد شده است، نقش حیاتی و برجسته‌ای را ایفا می‌کند.

به‌طور کلی حدیث مانند دیگر اسناد تاریخی، حاشیه‌ها و رشته‌هایی مرتبط با وقایع معاصر خود دارد که چه بسا همراه متن آن به ما نرسیده باشد. فهم درست در گرو شناسایی و بازسازی فضا و بافت جانی حدیث است. قرینه‌های موجود در زمینه سخن، موجب می‌شود حکم عمومی و ابتدایی آن حدیث، کنار رود و حکمی مقید جانشین آن شود، در حالی که در منطوق کلام، قیده‌های آن حکم، دیده نمی‌شوند. گاه جغرافیای سخن، معنایی خاص را از کلام حضرت به ذهن مخاطب، منتقل می‌کرده است. شناخت فضای صدور، علاوه بر فهم بهتر، ما را در رفع تضادهای ظاهری روایات نیز، کمک می‌کند. این مقاله می‌کوشد به این کارکرد ارزشمند فضای صدور بپردازد.

۱-۱- بیان مسئله

با توجه به تفاوت تعبیر در بعضی از روایات نهج البلاغه، به طور طبیعی، این پرسش فرا روی هر محقق و حدیث پژوهی قرار می گیرد که چه عامل یا عواملی موجب اختلافات این روایات شده است؟ آیا این اختلاف و تفاوت تعبیر، مولود کلام معصوم علیه السلام است یا متأثر از عوامل بیرونی است؟ بدیهی است، روایات موجود در نهج البلاغه مانند روایات دیگر کتب معتبر شیعی، ضرورت دارد از جهت سند و دلالت، مورد بررسی قرارگیرد و در تشخیص مراد واقعی امام، متن گرایی به عمل آید. با توجه به عصمت امام علی علیه السلام از خطا، فرض وقوع تضاد و تناقض در میان سخنان حضرت، محال و غیرممکن است؛ لذا باید کوشید با روش های مقبول و متعارف، این گونه احادیث را، توجیه و عدم تعارض واقعی آنها را آشکار ساخت و از این طریق، میان روایات متعارض، جمع و سازش برقرار نمود و توهم اختلاف و تعارض را، برطرف ساخت.

مسئله فضای صدور و سبب صدور یکی از شاخه های فقه الحدیث است که نقش به سزایی در فهم مراد جدی معصوم علیه السلام دارد و عدم توجه به آن می تواند فهم ناقص روایت را در پی داشته باشد. این موضوع به خصوص در متونی که تاریخی است، حساس تر است، زیرا؛ سخنانی که در این متون از اشخاص صادر می شود، به شدت وابسته به زمان و مکانی است که در آن فضا سخن گفته می شود. کتاب نهج البلاغه نیز از جمله متونی است که صبغه غالب آن تاریخی است و از این رو ممکن است در وضعیت متفاوت، سخنان متفاوتی از حضرت، صادر شده باشد. بسیاری از کلمات حضرت در پاسخ به نیاز یا پرسشی خصوصی یا عمومی و در فضایی در بر دارنده قرینه های گوناگون حالی و مقالی، صادر شده اند. سؤالی که به طور مشخص این مقاله در صدد پاسخ گویی آن است عبارت از این است که شناخت فضا و سبب صدور چه نقشی در حل تعارض ظاهری احادیث نهج البلاغه دارد؟

۱-۲- پیشینه پژوهش

هرچند سید رضی در بیش تر خطبه های نهج البلاغه، سند و فضای صدور را ذکر نکرده است؛ اما برخی از شارحان به ذکر تاریخ و سند و فضای صدور خطبه پرداخته اند

و از میان ده‌ها شرح نوشته شده بر نهج البلاغه، فقط تعدادی از آنها به‌طور مفصل به موضوع پرداخته‌اند. در میان شرح‌های نگاشته شده بر نهج البلاغه، سه شرح؛ ابن ابی الحدید، پرتوی از نهج البلاغه، و پیام امام، تا حدودی به بررسی فضای صدور خطبه‌ها پرداخته‌اند. علاوه بر موارد مذکور، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. محسن باقر موسوی در کتاب ارزش‌مند المدخل الی علوم نهج البلاغه، پس از شرحی مفصل درباره مدارک نهج البلاغه و بررسی اسناد روایت آن، اوضاع زمانی و مکانی صدور هر یک از مطالب نهج البلاغه را بیان کرده‌است.

۲. آقای احد داوری چلقائی در مقاله «فضای فرهنگی - اجتماعی صدور خطبه‌های نهج البلاغه» به موارد کاربرد فضای صدور پرداخته است (داوری چلقائی: ۱۳۸۹).

۳. آقایان: باقر ریاحی مهر و سیدعیسی مسترحمی در مقاله «نقش فضای صدور در فهم نهج البلاغه»، از فواید شناخت فضای صدور سخن گفته‌اند (ریاحی مهر: ۱۳۹۴).

با توجه به این پیشینه، مقاله یا کتابی که مستقلاً نقش فضای صدور در حل تعارض ظاهری احادیث نهج البلاغه را تبیین و بررسی کرده باشد، نگاشته نشده است.

۳-۱- اهمیت و ضرورت پژوهش

همان‌گونه که شناخت اسباب و شأن نزول آیات، ما را در فهم مقصود خداوند یاری می‌دهد، توجه به بافت و فضای صدور حدیث نیز، در فهم مقصود گوینده آن، مؤثر است. هر متنی در جغرافیای خاصی شکل می‌گیرد که آن جغرافیا بر تعیین معنای آن متن اثرگذار است. اگر متنی بدون توجه به فضای خود، تفسیر شود، تفسیر ارائه شده، نافص خواهد بود. علامه طباطبایی می‌گوید:

«عالمان در اهمیت دانستن سبب ورود حدیث، همانند دانستن شأن نزول آیات قرآن هم‌سخن هستند و در نگاه برخی حدیث پژوهان، ارزش آن بیش‌تر از دانستن شأن نزول قرآن است» (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۲۹۴).

متن حدیث، یک مجموعه مستقل از قرائن بیرونی نیست بلکه مانند دیگر اسناد تاریخی، حاشیه‌ها و رشته‌هایی مرتبط با وقایع معاصر خود داشته که ممکن است همراه

متن آن به ما نرسیده باشد و از این رو نیازمند شناسایی و بازسازی فضا و بافت جانبی حدیث هستیم. یکی از محققان، در مورد اهمیت توجه به شأن صدور روایات می گوید: «تمام حوادث در بستر تاریخی خود شکل می گیرند. انسان با زمان رابطه متقابل و تأثیر و تأثر دارد. در طول تاریخ انسان متأثر از شرایط محیط و فرهنگ خود بوده است و نیز بر آن تأثیر داشته است» (عاملی، ۱۳۷۰: ۶۴).

ایشان با اشاره به این نکته که ما گفتار، رفتار و تأییدات مجرد نداریم، می نویسد: «درک درست بسیاری از نصوص نیازمند آگاهی کامل از زمان، مکان و شرایطی است که در آن صادر شده است. محیط و عکس العمل آن در مقابل نصوص صادره را باید بشناسیم. شناخت این موارد ما را در فهم حدود، قیود و درک اشارات و لطایف آن یاری می کند» (همان: ۶۹).

تاریخ هر حادثه و پدیده از چگونگی وقوع آن، خبر می دهد و به شناسنامه ای می ماند که آیندگان را از هویت و چند و چون آن با خبر می سازد. حدیث و روایت، حقیقتی «زمان دار» و «تاریخ بردار» است. هر حدیث، از پس نیازی و در پاسخ پرسشی و در مقام تبیین حقیقتی، صادر گشته است و به تعبیر دیگر، «شأن نزولی» دارد که دانستنش، در فهم بهتر حدیث، سودمند خواهد بود. به تعبیر یکی از محققان، حدیث از قرآن تاریخی تر است (حنفی، ۱۳۸۰: ۴۰).

به عقیده نویسنده کتاب **المدخل الی علوم نهج البلاغه**، هم چنان که فهم قرآن منوط به آگاهی از علوم قرآنی مانند لغت و ادب، شأن نزول، ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه است، برای شناخت نهج البلاغه نیز لازم است محقق از اسباب صدور خطبه ها و ارسال نامه ها و بیان کلمات قصار آن، آگاه شود (موسوی، ۱۴۲۳: ۶). این موضوع در مورد نهج البلاغه از این جهت حائز اهمیت است که امام علی علیه السلام در رأس حکومت اسلامی قرار داشته و بی شک دستورهایی که به عنوان حاکم اسلامی از حضرت صادر شده است، باید با در نظر گرفتن شرایط و موقعیت های ویژه امام، ملاحظه و تفسیر گردد. یکی از کارکردهای مهم و تأثیرگذار شناخت فضای صدور حدیث، رفع تضادهای ظاهری و بدوی روایات است.

۲- بحث

۲-۱- واژه شناسی صدور

واژه صدور مصدر «صَدَرَ» و به معنای برگشتن معنا شده است (فیومی، ۱۴۱۴: ۱/۱۷۵). در تعریف اسباب ورود حدیث نوشته‌اند: «زمینه‌ای که موجب شده است معصوم علیه السلام سخن بگوید و حکمی را بیان و مسئله‌ای را طرح یا رد و انکار کند و یا حتی کاری را انجام دهد» (مسعودی، ۱۳۹۶: ۱۲۸).

مراد از صدور روایات، واقعه، رویداد، پرسش و... است که به اقتضای آن کلامی از معصوم صادر شده است. هرچند فضای صدور و سبب صدور حدیث دو رکن مستقل برای فهم حدیث به‌شمار می‌رود. شاید بتوان تفاوت در شأن نزول و سبب نزول آیات را در اینجا نیز، مطرح کرد که گفته‌اند، شأن نزول همانند سبب فضای صدور حدیث کلی است، بر خلاف سبب نزول آیات که موجب اختصاص آیه به همان مورد می‌شود (رجبی، ۱۳۹۴: ۱۱۵-۱۱۰). اما در این پژوهش، مراد ما از فضای صدور، اعم از سبب و شأن صدور است.

۲-۱-۲. معنای تعارض

«تعارض»، مصدر باب «تفاعل» و مشتق از «عرض» است که هم به معنای اظهار و ابراز است و هم به معنای پنهان در مقابل طول (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۱/۲۷۱). هر دو معنا در محل بحث، صدق می‌کند؛ زیرا؛ هر یک از دو خبر در مقابل هم ظاهر می‌شود و عرض اندام می‌کند؛ همان‌طور که می‌توان گفت: هر یک از آنها خود را در مقابل دیگری از نظر حجیت و اعتبار، هم عرض و هم ارزش می‌دانند.

۲-۱-۳. انواع تعارض

گاهی تعارض، بدوی و ابتدایی و غیر مستقر است که با تأمل در مفاد روایات، برطرف می‌شود به این معنا که می‌توان هر یک از دو روایت را بر معنایی حمل کرد که با دیگری تنافی نداشته باشد؛ اما گاهی تعارض به گونه‌ای است که نمی‌توان با کاربرد قواعد جمع دلالتی، آن را برطرف کرد. در این صورت به این گونه تعارض، تعارض

غیرظاهری یا تعارضِ مستقرّ گفته می‌شود. تعارضِ مستقرّ، مقابل تعارض بدوی و به معنای تنافی میان دو دلیلی است که جمع عرفی بین آنها ممکن نبوده و تنافی میان آن دو به تنافی دلیل حجیت، بازگشت می‌نماید (صدر، ۱۴۱۷: ۲۱۹/۷).

از آن جا که شیعیان همواره عصمت و علم را، از ویژگی‌های مسلم امام علیه السلام دانسته و وجود تضاد واقعی در کلام معصوم را با این دو ویژگی، ناسازگار می‌شمارند؛ نمی‌توان در کلام آنان، از تعارضِ مستقرّ، سراغ گرفت. بر این اساس، حدیث پژوهان، در مواجهه با احادیث به ظاهر متعارض، به چاره‌جویی‌هایی روی می‌آورند که مهم‌ترین آنها، توجیه و تأویل و تصرف در ظاهر احادیث است.

۲-۲- بررسی مواردی از تعارض ظاهری احادیث نهج البلاغه و نقش فضای صدور در حل آنها

۲-۲-۱- مدح و ذمّ خلیفه دوم

یکی از مسائلی که ستیز علمی صاحب نظران فریقین را به دنبال داشته و اخیراً از سوی برخی از عالمان اهل سنت بدان دامن زده شده است (درویش، بی‌تا: ۱۰)، تعظیم و بزرگ‌داشتی است که به حسب ظاهر در یکی از خطبه‌های نهج البلاغه، نسبت به خلیفه دوم صورت گرفته است.

حضرت در این خطبه فرموده‌اند: «لِلَّهِ بَلَاءٌ [بِلَادٌ] قُلَانٍ، فَلَقَدْ قَوْمَ الْأَوْدَ وَ دَاوَى الْعَمَدَ وَ أَقَامَ السُّنَّةَ وَ خَلَفَ الْفِتْنَةَ؛ ذَهَبَ نَقِي الثُّوبِ، قَلِيلَ الْعَيْبِ؛ أَصَابَ خَيْرَهَا وَ سَبَقَ شَرَّهَا؛ أَدَى إِلَى اللَّهِ طَاعَتَهُ وَ اتَّقَاهُ بِحَقِّهِ؛ رَحَلَ وَ تَرَكَهُمْ فِي طُرُقٍ مُتَشَعِّبَةٍ لَا يَهْتَدِي بِهَا الصَّالُّ وَ لَا يَسْتَقِينُ الْمُهْتَدِي»؛ خدا او را در آنچه آزمایش کرد پاداش خیر دهد که کجی‌ها را راست و بیماری‌ها را درمان و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را به پا داشت و فتنه‌ها را پشت سر گذاشت، با دامن پاک، و عیبی اندک، درگذشت، به نیکی‌های دنیا رسیده و از بدی‌های آن رهایی یافت، وظائف خود نسبت به پروردگارش را انجام داد، و چنانکه باید از کیفر الهی می‌ترسید. خود رفت و مردم را پراکنده برجای گذاشت، که نه گمراه، راه خویش شناخت، و نه هدایت شده به یقین رسید (سید رضی، ۱۴۱۴: خطبه ۲۲۸).

ابن میثم در شرح خود، از این خطبه، ده ویژگی مثبت استخراج کرده است (ابن میثم، ۱۴۰۴: ۴ / ۱۸۰). بسیاری از اهل سنت مانند: ابن ابی الحدید (ابن ابی الحدید، ۱۳۶۵: ۱۲ / ۳-۴)، و محمد عبده (عبده، بی تا: ۲ / ۲۴۹)، اصل انتساب خطبه به امام را پذیرفته‌اند و کلمه «فلان» را بر خلیفه دوم منطبق دانسته‌اند. سید جعفر مرتضی عاملی از علمای برجسته شیعی نیز خطبه را ذکر و آن را منسوب به عمر دانسته‌است (مرتضی عاملی، ۱۴۳۰: ۱۴ / ۱۶۶-۱۷۴).

این سؤال مطرح می‌شود که چگونه ذکر این ده فضیلت برای خلیفه دوم در این خطبه با آنچه که در کتاب‌های شیعه و سنی از حضرت امیر علیه السلام نسبت به خلیفه دوم نقل شده است، قابل جمع است؟ مثلاً حضرت در خطب شقشقیه از خلیفه دوم به شدت نکوهش کرده می‌فرماید: «عَقَدَهَا لِأَخْرَ بَعْدَ وَفَاتِهِ لَشَدَّ مَا تَشَطَّرَا ضَرَعِيهَا فَصَيْرَهَا فِي حَوْزَةِ خَشْنَاءٍ يَغْلُظُ كَلِمُهَا وَيُحْسِنُ مَسُّهَا وَيَكْثُرُ الْعِثَارُ فِيهَا وَالْإِعْتِدَارُ مِنْهَا فَصَاحِبُهَا كِرَاكِبِ الصَّعْبَةِ إِنْ أَسْتَقَّ لَهَا حَرَمٌ وَإِنْ أَسْلَسَ لَهَا تَقَحَّمْ فَمَنْبَى النَّاسِ لَعَمْرُ اللَّهِ بِخَبْطٍ وَ شِمَاسٍ وَ تَلْؤُنٍ وَ اغْتِرَاضٍ» (سید رضی، ۱۴۱۴: خطبه ۳)، سرانجام اولی حکومت را به راهی در آورد، و به دست کسی (عمر) سپرد که مجموعه‌ای از خشونت، سخت‌گیری، اشتباه و پوزش طلبی بود. زمام‌دار مانند کسی که بر شتری سرکش سوار است، اگر عنان محکم کشد، پرده‌های بینی حیوان پاره می‌شود، و اگر آزادش گذارد، در پرتگاه سقوط می‌کند. سوگند به خدا مردم در حکومت دومی، در ناراحتی و رنج مهمی گرفتار آمده بودند، و دچار دو رویی‌ها و اعتراض‌ها شدند.

در پاسخ به این پرسش، راه حل‌های مختلفی مطرح شده است:

راه حل اول

مرتضی مطهری، علی اکبر قرشی، محمد تقی شوشتری، جعفر سبحانی، لیب بیضون. اصل انتساب خطبه به امام را نفی کرده‌اند (مطهری ۱۳۸۹: ۱۶۵: قرشی، ۱۳۷۷: ۱۰۰/۱: شوشتری، ۱۳۷۶: ۴۸۱/۹: سبحانی، ۱۳۸۱: ۷۰: بیضون، ۱۳۷۵: ۴۴۱). در واقع این بزرگان با استناد به نقل طبری، صدور این کلام از علی علیه السلام را بعید شمرده و آن را از اشتباهات سید رضی دانسته‌اند.

اشکال این وجه آن است که:

اول: سلامت و صداقت سید رضی چندان مورد اعتماد است که نمی‌توان انجام چنین خلافتی را به او نسبت داد. یکی از شارحان نهج البلاغه در این باره می‌گوید:

«سید رضی مقید است سخنانی را که امام علیه السلام فرموده جمع‌آوری کند و لذا اگر احیاناً کسی یکی از خطبه‌ها و یا یکی از کلمات امام علیه السلام را به دیگری نسبت می‌داد شریف رضی متذکر شده است چنان‌که در خطبه ۳۲ با صراحت یادآور می‌شود که این خطبه را به معاویه نسبت داده‌اند ولی صحیح نیست. سخن مورد بحث را نیز اگر دیگری گفته بود، شریف رضی یادآور می‌شد» (مکارم شیرازی، بی‌تا: ۶۰۲/۲).

دوم: اگر مفاد این خطبه را، محصول اشتباه سید رضی بدانیم باید در موارد دیگر نیز این خطا را محتمل بدانیم. در این صورت، می‌تواند دست مایه مخالفانی قرار گیرد که خطبه شقشقیه را پرداخته ذهن ایشان دانسته‌اند.

سوم: در گزارش طبری به صراحت آمده است که جملات یاد شده بر زبان امام علی علیه السلام جاری شد و حضرت آن اوصاف را ایراد فرمودند. البته امام علیه السلام این کلمات را با واسطه و به نقل از دختر ابی‌حثمه ایراد فرمودند (طبری، ۱۳۸۷: ۴/۲۱۸). بنابراین گزارش تاریخ طبری با نتیجه‌ای که استاد مطهری از آن گرفته‌اند، مغایرت دارد.

چهارم: این دیدگاه با نظر مشهور پژوهشگران مغایرت دارد. در یک پژوهشی که توسط یکی از محققان صورت گرفته از ۷۳ نفر از شارحان و مترجمان نهج البلاغه و ۵ نفر از محدثان و ۶ نفر از مورخان نام برده شده که معتقد به اصالت و صحت این خطبه هستند (عشریه، ۱۳۹۶: ۷۸-۸۰).

راه حل دوم

اکثر شارحان و مترجمان و محدثان و مورخان راه حل جمع روایات را در این دانسته‌اند که کلمه «فلان» را بر یکی از اصحاب مانند: سلمان فارسی یا مالک اشتر تطبیق دهند نه خلیفه دوم (قطب الدین راوندی، ۱۴۰۶: ۴۰۲/۲؛ ابن میثم بحرانی، ۱۴۰۴: ۹۸/۴).

خوبی، ۱۳۶۴: ۳۷۳/۱۴؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۵: ۸/ ۴۶۵؛ صبحی صالح، ۱۴۱۴: ۳۵۰؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۴۸۱/۲؛ سرخسی، ۱۴۱۵: ۱۹۲؛ کاشانی، بی‌تا: ۱۵۶/۲).

نقد راه حل دوم

۱. جمعی از شارحان نهج‌البلاغه مانند؛ قطب راوندی و مکارم شیرازی و سرخسی و کاشانی معتقدند: این خطبه در مورد یکی از اصحاب است که در زمان حیات نبی اکرم ﷺ فوت شدند. در حالی که سلمان و مالک هر دو بعد از وفات نبی اکرم ﷺ از دنیا رفتند.

۲. در نسخه بدل به جای بلاء از بلاد (شهرها) صحبت به میان آمده است؛ سلمان و مالک اشتر در زمان حیات پیامبر ﷺ صاحب شهرها یا والی شهرها نبوده‌اند.

۳. در خطبه آمده است: «آن شخص با فوت خود امت را در راه‌های متفاوت جا گذاشت» سؤال این است که در حیات نبی اکرم ﷺ چه کسی از دنیا رفته که چنین تأثیر عظیمی بر امت نهاده باشد؟

۴. در خطبه مذکور صحبت از مردم است که منظور همه مسلمانان است، سلمان و مالک اشتر خلیفه نبودند که بتوانند بر کل بلاد اسلامی حکومت کنند و بلاد مسلمین تحت تأثیر فوتشان باشند.

۵. به نظر بسیاری از اهل نظر، منظور از خیر در جمله: «أَصَابَ خَيْرَهَا، وَسَبَقَ شَرَّهَا»، «خلافت» است، چنانکه «ابن میثم بحرانی» چنین می‌گوید:
«نیکی خلافت را دریافت و پیش از رسیدن شر آن از دنیا رفت» (ابن میثم، ۱۴۰۴: ۱۷۹/۴).

همچنین فیض الاسلام نیز در ترجمه این سخن می‌نویسد: نیکوئی خلافت را دریافت و از شر آن پیشی گرفت (فیض الاسلام، ۱۳۶۸: ۷۲۲/۴). در حالی که سلمان و مالک اشتر خلافت نداشتند.

راه حل سوم (دیدگاه صحیح)

بعضی از پژوهشگران راه حل را در این دیده‌اند که این خطبه را حمل بر تقيه کنند؛ یعنی به حسب ظاهر امیرالمؤمنین علیه السلام، عمر را ستوده ولی در باطن او را نقد کرده است (انصاری قمی، بی تا: ۶۴۶؛ فیض الاسلام، ۱۳۶۸: ۷۲۲/۴). ابن ابی الحدید این قول را به شیعیان نسبت داده است (ابن ابی الحدید، ۱۳۸۵: ۳/۱۲).

محمد باقر نواب لاهیجی نوشته است: کلام امیر المؤمنین علیه السلام است در مذمت خلیفه دوم به طریقه ایهام (نواب لاهیجی، بی تا: ۲۰۳)، میرزا حبیب الله خوئی پس از نقل کلام ابن ابی الحدید می نویسد:

«اگر مقصود از «فلان» عمر باشد، باید کلام آن حضرت را تأویل ببریم و آن را از باب توریه و اشاره بدانیم؛ چنانچه سیره و عادت اهل بیت علیهم السلام آن است که در بسیاری از موارد به همین صورت است» (هاشمی خوئی، ۱۳۵۸: ۳۷۵/۱۴).

در هیچ یک از موارد یاد شده، شاهدی بر این وجه ذکر نشده است. به نظر می رسد آنچه می تواند این وجه را تقویت کند، توجه به فضای صدور این خطبه است. یکی از محققان در این باره گفته است:

«با بررسی منابع و مصادر تاریخی، چنین به دست می آید که پس از مرگ خلیفه دوم، زنی که از او با نام «ابنة ابی حثمه» یاد شده است، جملاتی را در رثای عمر بر زبان جاری ساخت که امام علی علیه السلام همان جملات را تکرار کردند. در تمام مصادر، جملات مورد بحث از خطبه به صورت حکایت از علی علیه السلام نقل شده است و در هیچ یک از آنها این عبارات به طور مستقیم به حضرت نسبت داده نشده است» (مردانی، ۱۳۹۰: ۵۵).

«اوقر بن حکیم» در ترسیم فضای صدور خطبه از وجود مردمی سخن گفته است که در انتظار حضرت بودند تا سخن ایشان درباره عمر را بشنوند (طبری، ۱۴۲۴: ۴۲۰/۲). بر این اساس این جملات در اجتماع مردم و در حضور افرادی ایراد گردید که بیش تر از دوستان خلیفه بودند و از نارضایتی امام از خلیفه تازه درگذشته اطلاع داشتند. راویان این جریان (ابن بحنه، اوقر بن حکیم و مغیره بن شعبه)، همگی از طیف جریان حاکم و دارای سوابقی معلوم در ارتباط با خلیفه بودند. از این رو، می توان گفت: موقعیت امام

برای ایراد خطبه کاملاً غیر طبیعی و ناخواسته بود و حضرت در شرایطی قرار گرفتند که گویا چاره‌ای جز بیان جملاتی دربارهٔ خلیفه با حکایت سخنان دختر ابی حمه نداشتند.

۲-۲-۲- مشروعیت یا عدم مشروعیت خلافت سه خلیفه (جمع میان نامهٔ ششم و خطبهٔ سوم)

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نهج البلاغه به اشکال مختلف با صراحت مخالفت خود را با شورای سقیفه و طرز انتخاب خلیفهٔ اول اعلام داشته‌اند. امام علیه السلام از حکومت به‌عنوان میراث خود یاد می‌کند که دزیده شده است: «أَرَى تَرَاثِي نَهْبًا» (سید رضی، ۱۴۱۴: خطبهٔ ۳). «فَقَدْ قَطَعُوا رَجْمِي وَ سَلَبُونِي سُلْطَانَ ابْنِ أُمِّي» (سید رضی، ۱۴۱۴: نامهٔ ۳۶). و در سرزنش کسانی که نسبت به غصب حقوق مسلم آنان، همراهی نمودند، فرموده است: «مقام و منزلت مرا کوچک شمردند و در غصب حق من با یک‌دیگر هم داستان شدند» (سید رضی، ۱۴۱۴: خطبهٔ ۱۷۲).

اگر به‌راستی آن‌حضرت مشروعیت سیاسی خود را با بیعت به‌دست آورد و پیش از آن ذی‌حق نبود، چرا در خطبهٔ شششنبه می‌فرماید: «أَمَّا وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا قُلَانُ [ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ] وَ إِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى» (سید رضی، ۱۴۱۴: خطبهٔ ۳). آگاه باشید به خدا سوگند ابا بکر، جامهٔ خلافت را بر تن کرد، در حالی که می‌دانست جایگاه من نسبت به حکومت اسلامی، چون محور آسیاب است به آسیاب که دور آن حرکت می‌کند.

سخنان یادشده و موارد دیگر نشان می‌دهد از نگاه حضرت امامت و ولایت به نصب الهی است نه به انتخاب مردمی. سخن از حقی است که از امام علیه السلام به یغما رفته است.

از سوی دیگر حضرت در یکی از نامه‌های خود به معاویه در مورد انتخاب خلیفهٔ اول، بیان متفاوتی دارند: «أَنَّهُ بَايَعَنِي الْقَوْمُ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَ عُمَرَ وَ عُثْمَانَ عَلَى مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيْهِ، فَلَمْ يَكُنْ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَخْتَارَ وَ لَا لِلْعَائِبِ أَنْ يُرَدَّ»؛ (سید رضی، ۱۴۱۴: نامهٔ ۶). همانا کسانی با من بیعت کرده‌اند که با ابا بکر و عمر و عثمان، با همان شرایط بیعت

کردند. پس آن که در بیعت حضور داشت نمی‌تواند خلیفه‌ای دیگر انتخاب کند و آن کس که غایب بود نمی‌تواند بیعت مردم را نپذیرد.

مشابه این کلام را می‌توان در خطبه‌ای جستجو کرد که پس از امتناع بیعت کسانی نظیر سعد بن ابی وقاص، محمد بن مسلمه، حسان بن ثابت و اسامة بن زید، ایراد فرمودند: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّكُمْ بَايَعْتُمُونِي عَلَى مَا بُوِيعَ عَلَيْهِ مَنْ كَانَ قَبْلِي وَإِنَّمَا الْخِيَارُ إِلَى النَّاسِ قَبْلَ أَنْ يَبَايَعُوا فَإِذَا بَايَعُوا فَلَا خِيَارَ لَهُمْ وَإِنَّ عَلَى الْإِمَامِ الْإِسْتِقَامَةَ وَعَلَى الرَّعِيَةِ التَّسْلِيمَ وَهَذِهِ بَيْعَةٌ عَامَّةٌ مَنْ رَغِبَ عَنْهَا رَغِبَ عَنِ دِينِ الْإِسْلَامِ وَاتَّبَعَ غَيْرَ سَبِيلِ أَهْلِهِ»؛ ای مردم، شما با من بیعت کردید بر آنچه با مردمان پیش از من بیعت نمودید. این بیعتی است عمومی که هر کس از آن سر باز زند از دین اسلام سر باز زده و راه دیگری جز راه مسلمانان پیموده است (مفید، بی‌تا: ۱/ ۲۴۳).

ظاهر این عبارت‌ها می‌رساند زمام امر انتخاب ولی مسلمانان، به دست مسلمانان است و از میان افراد حاضر، آنان که شایستگی انتخاب دارند اگر با کسی بیعت کردند او امام مسلمانان بوده و اطاعت از او لازم است و دیگران حق مخالفت ندارند. یعنی بیعت مسلمانان مبنای مشروعیت و حقانیت ولایت سیاسی امیر مؤمنان است. حضرت در مورد شورای سقیفه فرموده‌اند: «فَإِنْ كُنْتَ بِالشُّورَى مَلِكًا أُمُورَهُمْ فَكَيْفَ بِهِذَا وَالْمُشِيرُونَ عُيُوبٌ» (حکمت/ ۱۹۰). اگر ادعا می‌کنی با شورای مسلمین به خلافت رسیدی، چه شورایی بود که رأی دهندگان حضور نداشتند؟

اما در نامه خود به معاویه صریحاً اجماع مهاجرین و انصار بر امامت کسی را منشأ مشروعیت آن دانسته، و آن را مورد رضایت خدا و باعث طعن بر مخالفین آن و حتی حلال بودن قتال با آنان می‌داند: «إِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ فَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَى رَجُلٍ وَ سَمَّوْهُ إِمَامًا كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضًا، فَإِنْ خَرَجَ عَنْ أَمْرِهِمْ خَارِجٌ بَطْعَنَ أَوْ بَدَعَهُ رَدُّوهُ إِلَى مَا خَرَجَ مِنْهُ، فَإِنْ أَبَى قَاتِلُوهُ عَلَى اتِّبَاعِهِ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَلَاةَ اللَّهِ مَا تَوَلَّى»؛ همانا شورای مسلمین، از آن مهاجرین و انصار است، پس اگر بر امامت کسی گرد آمدند، و او را امام خود خواندند، خشنودی خدا هم در آن است. حال اگر کسی کار آنان را نکوهش کند یا بدعتی پدید آورد، او را به جایگاه بیعت قانونی باز می‌گردانند،

اگر سر باز زد با او پیکار می‌کنند، زیرا که به راه مسلمانان در نیامده، خدا هم او را در گمراهی و می‌گذارد (سید رضی، ۱۴۱۴: نامه ۶).

اینک، این سؤال مطرح می‌شود که وجه جمع بین این دو دسته از کلمات حضرت چیست؟ مشروعیت یا عدم مشروعیت خلافت سه خلیفه؟ الهی یا مردمی بودن حکومت علوی؟ برای رفع تعارض ظاهری این دو دسته از سخنان امام علی علیه السلام چه باید کرد؟

کتاب شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، در ردیف نخستین شرح‌هایی است که بر نهج البلاغه نوشته شده است. وی بیش‌تر مطالب تاریخی را ذکر کرده است که در کم‌تر کتابی به چشم می‌خورد. بسیاری کتاب وی را دارای صبغه تاریخی دانسته‌اند (داوری چلقائی، ۱۳۸۹: ۱۲۱-۱۴۱)، با این حال، ایشان در شرح این نامه، از روش متداول خود عدول کرده و بر اساس ذهنیت خود، نامه را دلیل بر اثبات خلافت بر اساس انتخاب شورا، دانسته است (ابن ابی الحدید، ۱۳۸۵: ۱۴/۳۶-۳۷). اما از چگونگی جمع میان نامه ششم و خطبه سوم، سخنی به میان نیاورده است. در این رابطه از سوی شارحان شیعی راه حل‌هایی مطرح شده است:

وجه اول: حمل نامه ۶ بر تقیه

ابن ابی الحدید می‌گوید: «امامیه این نامه را حمل بر تقیه می‌کنند و می‌گویند: امام علیه السلام نمی‌توانست در برابر معاویه واقعیت را بیان کند و تصریح کند که من از سوی رسول الله مبعوث به خلافت شدم» (همان). از میان شارحان نهج البلاغه می‌توان به دو شرح اشاره کرد که تقیه را مطرح کرده‌اند: (بیهقی، ۱۳۷۵: ۲/۳۸۸؛ هاشمی‌خویی، ۱۳۵۸: ۱۷/۱۹۸). استدلال آقای خویی بر وجود تقیه این است که:

«اگر امام برای اثبات امامتش تمسک به نص می‌کرد طعن و انکار بر خلفای سه گانه (ابوبکر و عمر و عثمان)، بود و این موجب ناراحتی مهاجر و انصار می‌شد که با آن سه خلیفه بیعت نموده بودند و موجب می‌گردید که بین آنها و امام اختلاف ایجاد شود. بنابراین نتیجه می‌گیریم که این استدلال حضرت، استدلال بر طبق حقیقت امر و بر وفق اعتقاد خود امام علیه السلام نبوده است» (هاشمی‌خویی، ۱۳۵۸: ۱۷/۱۹۸).

نقد وجه اول

۱۴۷

نامه ۶ نهج البلاغه را نمی‌توان حمل بر تقيه کرد زیرا؛ مخاطب نامه، معاویه است. شخصی که امام علی علیه السلام در نامه‌های مختلف خود از او با القابی از قبیل: «طَلِيقُ بَنُ طَلِيقٍ» و «لَعِينُ بِنِ لَعِينٍ» و «وَتْنُ بِنِ وَتْنٍ» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۵۷۱/۳۲)، یاد می‌کند و در مواردی او را به صراحت تهدید نظامی کرده است. مثلاً فرموده است: «وَعِنْدِي السَّيْفُ الَّذِي أَغْصَصْتُهُ بِجَدِّكَ وَ خَالِكَ وَ أَخِيكَ فِي مَقَامٍ وَاحِدٍ» (سیدرضی، ۱۴۱۴: نامه ۶۴)، و در نزد من همان شمشیری است که در جنگ بدر بر پیکر جد و دایی و برادرت زدم. در جای دیگری فرماید: «وَ أَقْسِمُ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَوْ لَا بَعْضُ الْأَسْتَبْقَاءِ، لَوَصَلْتُ [مِنِّي إِلَيْكَ] [إِلَيْكَ] مَنِّي قَوَارِعُ تَقَرُّعِ الْعُظْمِ وَ [تَنَهَسُ] [تَهْلِسُ اللَّحْمَ]» (سیدرضی، ۱۴۱۴: نامه ۷۳)، به خدا سوگند اگر پرهیز از خونریزی در مهلت تعیین شده نبود، ضربه کوبنده‌ای دریافت می‌کردی که استخوان را خرد، و گوشت را بریزاند. با این نوع برخوردها و موضع‌گیری‌ها در قبال معاویه، حمل نامه ۶ بر تقيه، وجهی ندارد. شاید بر این اساس علامه مجلسی نیز تقيه را رد کرده باشند (مجلسی، ۱۴۰۸: ۲۷/۳).

وجه دوم؛ ناظر بودن نامه ۶ به مرحله اعمال ولایت

یکی از محققان این نامه را دلیل بر میزان اهتمام علی علیه السلام به خواست عمومی مردم در مرحله تعیین رهبر دانسته است. به نظر ایشان، امام رضایت مردم را شرط جواز اعمال ولایت می‌داند (ارسطا، ۱۳۷۹: ۱۲۲). در این صورت بین این نامه و خطبه شقشقیه، تعارضی نخواهد بود زیرا نقد حضرت از خلفا در نامه ۳، ناظر به اصل ثبوت مقام ولایت برای امام علیه السلام است.

نقد وجه دوم

به نظر می‌رسد، این بیان، تعارض ظاهری کلام حضرت درباره شورای سقیفه را حل نکرده است. اگر مهاجر و انصار در سقیفه حضور داشته‌اند پس چرا در حکمت ۱۹۰ مشورت‌دهندگان اصلی را، غایب می‌دانند؟ واگر مهاجر و انصار در شورا حاضر

نبوده‌اند که مستندات تاریخی گواه بر آن است چنان که عبدالفتاح عبدالمقصود، پس از نقل حکمت ۱۹۰ در این باره گفته است: «چه سخن صادقانه و مطابق و مناسب با واقعیتی!» (عبدالمقصود، ۱۳۷۶: ۴۴۵)، پس چرا حضرت در نامه ۶ به انتخاب خلیفه در شورا پرداخته است؟

وجه سوم؛ حل تعارض ظاهری با توجه به سبب صدور

امام علیه السلام در خطبه‌های مختلف، باور و اعتقادات خود نسبت به امامت و رهبری را به تفصیل بیان داشته است؛ اما این نامه به سبب خاصی تنظیم شده است. مخاطب در خطبه شقشقیه، عموم مردم‌اند؛ ولی مخاطب در این نامه، معاویه است. صدر و ذیل نامه امام نکاتی است که نشانگر سبب صدور این نامه است. از آنجا که قصد مؤلف نهج البلاغه، سید رضی، نقل بخش‌های بلیغ سخنان حضرت بوده؛ لذا بخشی از این نامه را نقل کرده اما دیگر مؤلفان همانند نصر بن مزاحم و ابن قتیبه، این نامه را به صورت مبسوط نقل کرده‌اند. حضرت در آغاز نامه فرموده است: «فإن بیعتی بالمدينة لزمتمک و أنت بالشام» همان‌گونه که بیعت با ابوبکر و عمر در مدینه بود و تو در شام به آن ملتزم گردیدی، باید به بیعت من نیز تسلیم شوی (ابن قتیبه، ۱۴۱۰: ۱۱/۸۴).

و این فرمایش حضرت، در برابر استدلال سخیف معاویه است که دلیل تسلیم نشدن خویش در برابر حضرت را سرپیچی مردم شام از بیعت با حضرت عنوان کرده بود (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸: ۴۳/۱۴). حضرت در بخش پایانی نامه، داستان بیعت‌شکنی طلحه و زبیر را گوشزد نموده و سپس از معاویه می‌خواهد همانند سایر مسلمان‌ها در برابر حکومت، سر تسلیم فرود آورد و خود را گرفتار ننماید و در غیر این صورت با وی به ستیز خواهد برخاست (ابن قتیبه، ۱۴۱۰: ۸۵).

با توجه به این اسناد تاریخی، معلوم می‌شود امام علیه السلام در مقام آن است که مشروعیت و خاستگاه قانونی مورد پذیرش جامعه آن روز را درباره حکومت خویش به اثبات برساند. هرچند خود آن حضرت، آن قانون حاکم و مبدأ مشروعیت حقوقی را، ناصواب می‌دانست و مشروعیت سیاسی خود را به انتصاب الهی مستند می‌نمود. در واقع استناد به بیعت، آن‌هم با دشمنان آتش‌افروز، توجیهی جز محکومیت آنها، با همان زبان و

فرهنگی که دشمنان از آن سخن گفته و دم می‌زنند، ندارد. این روشی است کاملاً عقلایی که در مواجهه با خصم به کار گرفته می‌شود و در فقه ما از آن به‌عنوان «قاعده الزام» یاد می‌شود. این قاعده برگرفته از سخن امام کاظم علیه السلام است که فرموده است: «الزموهم بما ألزموا به أنفسهم (طوسی، ۱۳۶۴: ۵۸/۸). آنان را ملزم سازید، به چیزی که خود را به آن ملزم ساخته‌اند. اولین شارح نهج البلاغه که به این امر واقف شده و در شرح خود آن را مطرح کرده است، قطب راوندی است (قطب راوندی، ۱۴۰۶: ۱۸/۳).

فیض الاسلام هم در شرح این نامه می‌نویسد:

«امام علی در این نامه خطاب به معاویه می‌نویسد به عقیده شما که خلافت از جانب خدا و رسول تعیین نشده؛ بلکه به اجماع امت برقرار می‌گردد و مردم اجماع کرده و ابوبکر و عمر و عثمان را خلیفه قرار دادند، همان اشخاص مرا برای خلافت تعیین نمودند. بنابراین آنها که حاضر بودند (مردم مدینه و...) نمی‌رسد که جز او را انتخاب کنند و آنها که حاضر نبودند (معاویه و مردم شام)، نمی‌رسد که آن را نپذیرند» (فیض الاسلام، ۱۳۶۸: ۵ / ۸۴۱).

با این بیان پاسخ به این سؤال نیز روشن می‌شود که چرا حضرت در نامه ۶ انتخاب خلیفه را در شأن مهاجران و انصار دانسته است نه بیعت همه مردم در حالی که ملاک مشروعیت باید بیعت و رأی همه مردم باشد؟ در این فراز از نامه ۶ هم باید گفت:

«استناد امام به بیعت مهاجران و انصار در واقع، استدلال جدلی و به آن سبب بود که مخالفانشان را - که بیعت خلفای قبل را به استناد همان شیوه مشروع می‌دانستند - قانع کند. در واقع، شیوه پذیرفته شده در بیعت، بیعت مهاجران و انصار بوده است» (جعفریان، ۱۳۸۰: ۲۸).

این گونه جدال احسن برگرفته از کلام الهی است که قرآن مجید در مناظرات حضرت ابراهیم با پرستندگان اجرام سماوی از آن یاد کرده است (انعام/ ۷۶).

حضرت از این شیوه در موارد دیگر نیز استفاده کرده است مانند؛ برخورد با حادثه سقیفه و بیعت با ابی بکر. در سقیفه، قریش در مقابل انصار به قرابت خود با رسول الله صلی الله علیه و آله احتجاج کردند و آنان را به واگذاری خلافت به مهاجرین قریش مجاب کردند. حضرت با مقدمه قرار دادن خویشاوندی به‌عنوان معیار امامت، سزاواری خود را

به مقام خلافت اثبات می‌کند. امام در نامه‌ای به معاویه به این استدلال جدلی متوسل می‌شود: قریش گفتند: امیر باید از ما باشد و انصار گفتند: باید از ما باشد. قریش گفتند: محمد ﷺ، پیامبر خدا، از ماست. لذا ما به این امر، سزاوارتریم. پس انصار پذیرفتند و این حق را برای آنان شناختند و حکومت و قدرت را به ایشان سپردند. پس اگر قریش به سبب پیوند با محمد ﷺ سزاوار آن شدند، آن کس که به محمد ﷺ نزدیک‌تر است، از همه آنان سزاوارتر خواهد بود (ابن ابی الحدید، ۱۳۸۵: ۷۸/۱۵). این گونه استدلال با توجه به ادله نصب امامت، جدلی خواهد بود؛ زیرا مستند امامت ایشان ادله نصب الهی است، نه صرف خویشاوندی ایشان به رسول خدا ﷺ. این گونه سخن گفتن، هرگز، به معنای پذیرش مشروعیت بیعت با رأی مردم نیست.

۲-۲-۳- مدح و ذم کوفیان

امام علی ﷺ، در وصف مردم کوفه، دو گونه سخن، گفته است؛ در مواردی آنان را نکوهش و در مواردی، ستوده است. مثلاً حضرت در نامه‌ای خطاب به کوفیان می‌نویسد: «مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى أَهْلِ الْكُوفَةِ جَبْهَةَ الْأَنْصَارِ وَ سَنَامِ الْعَرَبِ» (سید رضی، ۱۴۱۴: نامه ۱)، از بنده خدا، علی امیر مؤمنان، به مردم کوفه، که در میان انصار پایه‌ای ارزشمند، و در عرب مقامی والا دارند. این دو عنوان (جَبْهَةَ الْأَنْصَارِ وَ سَنَامِ الْعَرَبِ)، جایگاه کوفیان را نشان می‌دهد.

در نامه دیگر، بعد از اینکه فتح بصره صورت گرفت، چون عمده سربازان کوفی بودند، باز حضرت نامه نوشت: «جَزَاكُمُ اللَّهُ مِنْ أَهْلِ مِصْرٍ عَنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ أَحْسَنَ مَا يَجْزِي الْعَامِلِينَ بِطَاعَتِهِ» (سید رضی، ۱۴۱۴: نامه ۲)، خداوند شما مردم کوفه را از سوی اهل بیت پیامبر ﷺ پاداش نیکو دهد، بهترین پاداشی که به بندگان فرمانبردار، و سپاس‌گزاران نعمتش عطا می‌فرماید. حضرت در خطبه‌ای می‌فرماید: «أَنْتُمْ الْأَنْصَارُ عَلَى الْحَقِّ وَالْإِخْوَانِ فِي الدِّينِ وَالْجَنَّةِ يَوْمَ الْبَأْسِ وَالْبَطَانَةُ دُونَ النَّاسِ» (سید رضی، ۱۴۱۴: خطبه ۱۱۸)، شما یاران حق و برادران دینی من می‌باشید، در روز جنگ چون سپر محافظ دورکننده ضربت‌ها، و در خلوت‌ها محرم اسرار من هستید. اما در نکوهش کوفیان فرموده است: «دَعَوْتُكُمْ إِلَى نَصْرِ إِخْوَانِكُمْ فَجَزَّ جَزْئُكُمْ جَزْجَرَةَ الْجَمَلِ الْأَسْرِّ وَ

تَثَاقَلْتُمْ تَتَأَقَلُ النَّضْوَالُ دَبْرَ ثُمَّ خَرَجَ إِلَىٰ مِنْكُمْ جُنَيْدٌ مُتَدَانِبٌ ضَعِيفٌ، كَأَنَّمَا يَسَاقُونَ إِلَىٰ الْمَوْتِ وَ هُمْ يَنْظُرُونَ» (سید رضی، ۱۴۱۴: خطبه ۳۹). شما را به یاری برادرانتان می‌خوانم، مانند شتری که از درد بنالد، ناله و فریاد سر می‌دهید، و یا همانند حیوانی که پشت آن زخم باشد، حرکتی نمی‌کنید. تنها گروه اندکی به سوی من آمدند که آنها نیز ناتوان و مضطرب بودند گویا آنها را به سوی مرگ می‌کشاند، و مرگ را با چشمانشان می‌نگرند.

در جای دیگر با لحنی تند فرموده است: «يَا أَشْبَاهَ الرِّجَالِ وَ لَا رِجَالَ، حُلُومُ الْأَطْفَالِ وَ عُقُولُ رَبَّاتِ الْحِجَالِ. لَوِدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَرْكُم وَ لَمْ أَعْرِفُكُمْ مَعْرِفَةً وَ اللَّهُ جَرَّتْ نَدْمًا وَ أَعْقَبَتْ سَدَمًا. فَاتْلُكُمُ اللَّهُ لَقَدْ مَلَأْتُمْ قَلْبِي قَيْحًا وَ سَحَنْتُمْ صَدْرِي غَيْظًا» (سید رضی، ۱۴۱۴: خطبه ۲۷)، ای مرد نمایان نامرد، ای کودک صفتان بی‌خرد که عقل‌های شما به عروسان پرده نشین شباهت دارد. چقدر دوست داشتم که شما را هرگز نمی‌دیدم و هرگز نمی‌شناختم. سوگند به خدا، شناسایی شما جز پشیمانی حاصلی نداشت، و اندوهی غم‌بار سرانجام آن شد. خدا شما را بکشد که دل من از دست شما پر خون، و سینه‌ام از خشم شما، مالا مال است.

تعارض ظاهری این دو گونه بیان، با شناخت جغرافیای سخن حضرت برطرف می‌شود. مطالعه اوضاع شهر کوفه در زمان حاکمیت امیرالمؤمنین علیه السلام، ما را به اسباب صدور سخنان متفاوت ایشان درباره مردم کوفه، رهنمون می‌کند و زمینه فهم بهتر کلام ایشان را، فراهم می‌سازد. ستایش امام از کوفیان، ناظر به کسانی است که در جنگ‌های قاسطین و ناکثین و مارقین به کمک حضرت شتافتند و نکوهش‌ها، ناظر به زمانی است که از همراهی با حضرت کوتاهی نمودند و حضرت را تنها گذاشتند (هاشمی‌زاده، ۱۳۹۳: ۱۱۹-۱۳۸).

۲-۲-۴- عصمت امام و اعتراف به خطا

امام علی علیه السلام در نهج البلاغه در موارد مختلف بر لزوم عصمت امام تأکید کرده‌اند که تنها به یکی از آنها اشاره می‌کنیم: «فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ وَأَنِّي تُؤْفَكُونَ» وَالْأَعْلَامُ قَائِمَةٌ وَالْآيَاتُ وَاضِحَةٌ وَالْمَنَارُ مَنْصُوبَةٌ فَأَيْنَ يَتَاهُ بِكُمْ بَلْ كَيْفَ تَعْمَهُونَ وَبَيْنَكُمْ عِثْرَةٌ نَبِيِّكُمْ وَهُمْ أَرْمَةٌ

الْحَقِّ وَأَعْلَامِ الدِّينِ وَالسَّيِّئَةِ الصَّادِقِ فَأَنْزَلُوهُمْ بِأَحْسَنِ مَنَازِلِ الْقُرْآنِ وَرُدُّوهُمْ وُزُودَ الْهِيمِ الْعِطَاشِ» (سید رضی، ۱۴۱۴: خطبه ۸۷)، مردم کجا می‌روید؟ چرا از حق منحرف می‌شوید؟ پرچم‌های حق برافراشته و نشانه‌های آن آشکار است، با اینکه چراغ‌های هدایت روشن گر رانند، چون گمراهان به کجا می‌روید؟ چرا سرگردانید؟ درحالی که عترت پیامبر شما در میان شماست، آنها زمامداران حق و یقینند، پیشوایان دین و زبان‌های راستی و راست گویانند، پس باید در بهترین منازل قرآن جایشان دهید و همانند تشنگانی که به سوی آب شتابانند، به سویشان هجوم ببرید.

دلالت این جملات بر عصمت امیرمؤمنان علیه السلام به حدی است که ابن ابی الحدید اعتراف می‌کند این جمله عصمت آن حضرت را به اثبات می‌رساند، چنانچه می‌گوید: «اگر کسی بگوید که این سخن امیرمؤمنان علیه السلام دلالت بر عصمت اهل بیت می‌کند؛ پس دیدگاه اصحاب شما (اهل تسنن)، در این باره چیست؟ در جواب می‌گویم: ابو محمد بن متویه در کتاب الکفایه تصریح کرده است که علی علیه السلام معصوم است؛ اگرچه واجب العصمه نیست و نیز عصمت شرط امامت نیست؛ ولی ادله و نصوص دلالت می‌کند بر عصمت امیرمؤمنان علیه السلام، عصمت از ویژگی‌های آن حضرت است و دیگر صحابه از چنین مقامی بهره‌مند نیستند» (ابن ابی الحدید، ۱۳۸۵: ۶/۳۷۶).

از سوی دیگر، در نهج البلاغه سخنی از حضرت نقل شده که بعضی از آن، عدم عصمت امام از خطا را استفاده کرده‌اند (ابن ابی الحدید، ۱۳۸۵: ۱۰۷/۱۱: ۱۴۱۴: ۱۲/۲۶)، آنجا که حضرت می‌فرماید: «فَلَا تَكْفُوا عَنْ مَقَالَةٍ بِحَقِّ، أَوْ مَشُورَةٍ بِعَدْلِ، فَإِنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقِ أَنْ أُخْطِئَ، وَلَا آمَنُ ذَلِكَ مِنْ فِعْلِي، إِلَّا أَنْ يَكْفِيَ اللَّهُ مِنْ نَفْسِي مَا هُوَ أَمْلَكُ بِهِ مِنِّي» (سید رضی، ۱۴۱۴: خطبه ۲۱۶)، پس از گفتن حق، یا مشورت در عدالت خودداری نکنید؛ زیرا خود را برتر از آن که اشتباه کنم و از آن ایمن باشم نمی‌دانم، مگر آنکه خداوند مرا حفظ فرماید.

توجه به سبب صدور این کلام، می‌تواند تعارض ظاهری را حل کند که متأسفانه شارحان نهج البلاغه جز آقای مکارم به این نکته نپرداخته‌اند.

روایتی که در کافی آمده است، به خوبی سبب صدور این کلام را بیان می‌دارد. در بخشی از روایت کافی می‌خوانیم: «شخصی مدح و ستایش بلیغی از علی علیه السلام کرد و

خطاب به امام گفت: «ای تربیت‌کنندهٔ بندگان خدا و ای آرام‌بخش شهرها! کجا سخن ما می‌تواند بیانگر فضل تو باشد و توصیف ما کارهای برجستهٔ تو را شرح دهد؟! (کلینی، ۱۴۰۱: ۳۵۵/۸)، آقای مکارم با توجه به روایت کافی و تأمل در فضای صدور معتقد است: جمله «فَإِنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقِ أَنْ أُحْطِيَءَ» ناظر به تملق و چاپلوسی یکی از اصحاب است. حضرت از مردم می‌خواهد به جای ثناگویی از حاکم، به ارائه سخن و راهکار حق و منطقی و مشورت عادلانه روی آورند» (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶: ۲۵۸/۸-۲۷۱)

۲-۲-۵- مدح و ذمّ دنیا

در نهج‌البلاغه، گاه، از «دنیا» ستایش و گاه، نکوهش شده است. در بسیاری از خطبه‌ها و کلمات قصار نهج‌البلاغه، دنیا را با آثار و صفاتی معرفی می‌کند که جنبهٔ منفی دارند مانند: دنیا انسان را مغرور می‌کند (قصار/ ۴۱۵)؛ به او ضرر می‌رساند (همان)؛ همچون مار سمی لطیف و نرم است (قصار/ ۱۱۹)؛ در شهوت‌ها و خواهش‌های نفسانی پوشیده شده است (قصار/ ۱۱۱)؛ با زینت غرور خود را می‌آراید، بسیار فریبنده و زیان رساننده است، دگرگون‌شونده و ناپایدار است، فناپذیر و مرگبار است، کشنده‌ای تبه‌کار است (همان)؛ گاهی هم در کلمات ایشان، دنیا، جنبهٔ مثبت دارد؛ مانند: یادآوری‌کننده بودن دنیا (قصار/ ۱۳۱)؛ صداقت‌نمایی دنیا، پند دهندگی دنیا، محل عبادت دوستان خدا، محل نزول وحی الهی، و جای داد و ستد دوستان خداست که رحمت خدا را به دست می‌آورند و بهشت سودشان می‌شود (همان). تعارض ظاهری در این دو دسته چگونه قابل حل است؟

بعضی از محققان از جمله آقای دشتی مواردی را که حضرت از مذمت دنیا سخن گفته، بر دنیای حرام حمل کرده‌اند، مثل: «یا دُنْيَا يَا دُنْيَا، إِلَيْكَ عَنِّي؛ أَيْبِي تَعَرَّضْتُ؟ أَمْ إِلَيَّ تَشَوَّقْتُ؟» (قصار/ ۷۷)، ای دنیای حرام از من دور شو، آیا برای من خودنمایی می‌کنی یا شیفته من شده‌ای تا روزی در دل من جای‌گیری؟ (دشتی، ۱۳۸۸: ۴۵۵)، و جمله «عَرَّازَةٌ صَرَّازَةٌ حَائِلَةٌ زَائِلَةٌ نَافِدَةٌ بَائِدَةٌ أَكَّالَةٌ غَوَّالَةٌ» (سید رضی، ۱۴۱۴: خطبه ۱۱)، دنیای حرام بسیار فریبنده و بسیار زیان رساننده است، دگرگون‌شونده و ناپایدار،

فناپذیر و مرگ‌بار، و کشنده‌ای تبهکار است (دشتی، ۱۳۸۸: ۱۴۹). فرمایش «وَاللَّهِ لَدُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَهْوُنُ فِي عَيْنِي مِنْ عِرَاقٍ [عِرَاقٍ] خَنْزِيرٍ فِي يَدِ مَجْدُومٍ» (قصار/ ۲۳۶). به خدا سوگند این دنیای شما که به انواع حرام آلوده است، در دیده من از استخوان خوکی که در دست بیماری جذامی باشد، پست‌تر است (دشتی، ۱۳۸۸: ۴۸۵).

اما با توجه به کثرت نهی از دنیا دوستی و قلت مدح از دنیا در نهج البلاغه، به نظر می‌رسد این ترجمه تمام نباشد.

از آنجا که این گونه تعبیرها از دنیا دوستی در غیر عصر امیرالمؤمنین علیه السلام و در لسان اهل بیت علیهم السلام دیده نمی‌شود، چرایی آن را باید در فضای صدور این سخنان علی علیه السلام جستجو کرد (حاجی خانی، ۱۳۹۵: ۹۰).

استاد مطهری به خوبی متوجه این امر شده می‌گوید:

«در این دوران، فتوحات بسیاری نصیب مسلمانان گردید و مال و ثروت فراوانی به جهان اسلام سرازیر شد؛ اما این ثروت به جای اینکه به‌طور عادلانه و برای مصارف عمومی جامعه تقسیم شود، در اکثر موارد در اختیار عده‌ای خاص قرار گرفت. به‌خصوص در دوران عثمان، این معضل شدت یافت و افرادی که تا چندی پیش فاقد هرگونه ثروتی بودند، دارای سرمایه‌ای بی‌حساب شدند. اینجا بود که دنیاپرستی اخلاق را در جامعه اسلامی رو به انحطاط برد» (مطهری، ۱۳۸۹: ۲۵۰).

این منطق در تمامی خطبه‌ها و نامه‌ها و حکمت‌های نهج البلاغه، دیده می‌شود. از این رو می‌بینیم در اولین خطابه خود در روزهای اول بیعت، مردم را از خطر دنیا دوستی آگاه ساخته می‌فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ الدُّنْيَا تَغْرُّ الْمُؤْمِلَ لَهَا وَ الْمُحِلِدَ إِلَيْهَا وَ لَا تَنْفَسُ بِمَنْ نَافَسَ فِيهَا وَ تَغْلِبُ مَنْ غَلَبَ عَلَيْهَا» (سید رضی، ۱۴۱۴: خطبه ۱۷۸). ای مردم، دنیا آرزومندان و خواهان خود را فریب می‌دهد، برای شیفتگان خود ارزشی قائل نیست، و آن کس را که بر دنیا پیروز شود مغلوب گرداند.

نتیجه‌گیری

نتایج به‌دست آمده از این پژوهش به شرح ذیل است:

۱. برای نزدیک شدن به مراد امام علیه السلام باید روایات مربوط به یک مسئله را در کنار هم قرار داد و با استفاده از مجموع آنها به مراد امام دست یافت.
۲. از آنجا که نهج البلاغه، صبغه غالب تاریخی دارد، شناخت شرائط زمانی و مکانی و فضای صدور خطبه‌های این کتاب می‌تواند ما را به فهم و برداشت منطقی از سخنان آن حضرت، رهنمون سازد.
۳. تفاوت کلام علی علیه السلام و وجود تعارض ظاهری در پنج مورد بررسی شد و معلوم گردید این اختلافات، از نوع بدوی و ظاهری است که با تأمل در شرایط اجتماعی و مقتضیات زمان صدور خطبه‌ها و نامه‌های مورد تشکیک و همچنین با توجه به جغرافیای کلام و عناصر دیگری از این دست، قابل رفع است.

کتاب‌نامه

۳۱. قرآن مجید.
۳۲. نهج البلاغه، تصحیح شده صبحی صالح. چاپ اول. قم، هجرت، ۱۴۱۴ق.
۳۳. آلوسی، سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ق.
۳۴. ابن ابی الحدید، عز الدین، شرح نهج البلاغه، چاپ دوم، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۳۸۵ش.
۳۵. انصاری قمی، محمد علی، ترجمه نهج البلاغه، تهران، انتشارات نوین، بی تا.
۳۶. ابن میثم، میثم بن علی، شرح نهج البلاغه، تهران، دفتر نشر کتاب، ۱۴۰۴ق.
۳۷. ارسطو، محمدجواد، «اهتمام به آرای عمومی و دید مردم در نگاه علی علیه السلام»، حکومت اسلامی، شماره ۱۷، صفحات ۱۱۰-۱۲۸، ۱۳۷۹ش.
۳۸. ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم، الإمامه و السیاسة، چاپ اول، بیروت، دار الأضواء، ۱۴۱۰ق.
۳۹. بیضون، لیب، تصنیف نهج البلاغه، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه ۱۳۷۵ش.
۴۰. بیهقی نیشابوری کیدری، محمد بن حسین، حدائق الحقائق، قم، بنیاد نهج البلاغه، ۱۳۷۵ش.

۴۱. جعفریان، رسول، تاریخ و سیره سیاسی امیرالمؤمنین، قم، دلیل ما، ۱۳۸۰ ش.
۴۲. جعفری، محمدمهدی، پرتوی از نهج البلاغه، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۸۰ ش.
۴۳. حنفی، حسن، «از نقد سند تا نقد متن»، علوم حدیث، ش ۱۹، ص ۳۹-۶۵، ۱۳۸۰ ش.
۴۴. حاجی خانی؛ علی و همکاران، «شبهه دنیاگریزی و یاد مرگ در نهج البلاغه»، فصلنامه پژوهش‌نامه نهج البلاغه، سال چهارم، شماره ۳۱، صفحات ۸۱-۹۷، ۱۳۹۵ ش.
۴۵. دشتی، محمد، ترجمه نهج البلاغه، چاپ چهارم، قم، نسیم حیات، ۱۳۸۸ ش.
۴۶. داوری چلقائی، احد، «فضای فرهنگی - اجتماعی صدور خطبه‌های نهج البلاغه»، فصلنامه مطالعات تفسیری، سال یکم، شماره ۱، صفحات ۱۴۱-۱۲۱، ۱۳۸۹ ش.
۴۷. درویش، صالح بن عبدالله، تأملات فی نهج البلاغه، بی‌جا. بی‌تا.
۴۸. ریاحی مهر، باقر و مسترحمی، سیدعیسی، «نقش فضای صدور در فهم نهج البلاغه»، پژوهش‌نامه نهج البلاغه، دوره ۳، شماره ۱۱، صفحات ۱۱۵-۱۳۲، ۱۳۹۴ ش.
۴۹. رجبی، محمود، روش تفسیر قرآن، چاپ ششم، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۴ ش.
۵۰. سرخسی، علی بن ناصر، اعلام نهج البلاغه، تحقیق: عزیزالله عطاردی، چاپ اول، قم، نشر عطارد، ۱۴۱۵ اق.
۵۱. سبحانی، جعفر، حوار مع الشيخ صالح بن عبدالله الدرویش، قم، مؤسسة الامام الصادق علیه السلام، ۱۳۸۱ ش.
۵۲. شوشتری، محمد تقی، بهج الصباغه فی شرح نهج البلاغه، چاپ اول، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۶ ش.
۵۳. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم والملوک، بیروت، دار التراث، ۱۳۸۷ اق.
۵۴. طبری، محب الدین، الرياض النضرة فی مناقب العشرة، چاپ دوم، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۴ اق.
۵۵. طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الأحکام، چاپ چهارم، تهران، دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۶۴ ش.
۵۶. طباطبایی، محمدکاظم، منطق فهم حدیث، قم، مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی،

- ۱۳۹۰ش.
۵۷. عبده، محمد، شرح نهج البلاغه، قاهره، مطبعة الاستقامة، بی تا.
۵۸. عشریه، رحمان و همکاران، «اعتبارسنجی اصالت خطبه ۲۱۹ نهج البلاغه»، پژوهش نامه علوی، سال هشتم، شماره ۱۶، صفحات ۷۱-۹۷، ۱۳۹۶ش.
۵۹. عبدالمقصود، عبدالفتاح، خاستگاه خلافت، ترجمه: حسن افتخارزاده، تهران، نشر آفاق، ۱۳۷۶ش.
۶۰. فیض الاسلام، سید علینقی، ترجمه و شرح نهج البلاغه، تهران، انتشارات فیض الاسلام، ۱۳۶۸ش.
۶۱. قطب راوندی، سعید بن هبه الله، منهاج البراعه، قم، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۶ق.
۶۲. قرشی سید علی اکبر، مفردات نهج البلاغه، تهران، مؤسسه فرهنگی قبله، ۱۳۷۷ش.
۶۳. کاشانی، فتح الله بن شکرالله، تنبيه الغافلین و تذکرة العارفين، تهران، پیام حق، بی تا
۶۴. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، چاپ سوم، بیروت، دار صعب، ۱۴۰۱ق.
۶۵. مرتضی عاملی، سید جعفر، «گفتگو با استاد جعفر مرتضی عاملی»، آینه پژوهش، ش ۵، صفحات ۶۰-۷۲، ۱۳۷۰
۶۶. _____، الصحيح من سيرة الامام علیؑ، چاپ دوم، بیروت، مرکز الاسلامی للدراسات، ۱۴۳۰ق.
۶۷. موسوی، محسن باقر، المدخل إلى علوم نهج البلاغه، دمشق، دار العلوم، ۱۴۲۳ق.
۶۸. مکارم شیرازی، ناصر، پیام امام امیر المؤمنینؑ، تهران، دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۷۵ش.
۶۹. _____، ترجمه گویا و شرح فشرده ای بر نهج البلاغه، قم، هدف، بی تا.
۷۰. _____، تفسیر نمونه، چاپ سی و دوم، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴ش.
۷۱. مطهری، مرتضی، سیری در نهج البلاغه، چاپ چهل و ششم، تهران، صدرا، ۱۳۸۹ش.
۷۲. مسعودی عبدالهادی، روش فهم حدیث، چاپ یازدهم، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۹۶ش.
۷۳. مردانی، مهدی، «اعتبارسنجی انگاره ستایش امام علی از خلیفه دوم بر پایه خطبه ۲۲۸ نهج البلاغه»، علوم حدیث، شماره ۵۹، ص ۴۷-۱۳۹۰، ۷۱ش.

۷۴. مفید، محمد بن نعمان، الارشاد، چاپ اول، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق. .
۷۵. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، چاپ سوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق. .
۷۶. _____، شرح نهج البلاغه المقتطف من بحار الأنوار، تهران، وزارت ارشاد، ۱۴۰۸ق. .
۷۷. نواب لاهیجی، محمد باقر، شرح نهج البلاغه، اخوان کتابچی، بی تا. .
۷۸. هاشمی خوئی، میرزا حبیب الله، منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، تهران، مکتبه الإسلامیه، ۱۳۵۸ش. .
۷۹. هاشمی زاده، فاطمه، فهیمی تبار، حمیدرضا، «بررسی علل تفاوت گفتار امیرالمومنین علیه السلام درباره مردم کوفه»، پژوهش نامه علوی، دوره ۵، شماره ۲، ۱۱۹-۱۳۸، ۱۳۹۳ش. .